

از اہل ذمہ این پیش از اسلام وی بود و بعد از اسلام نیز حال وی معلوم شد کہ رضی بود بانیکہ دجال باشد و این کفرست چنانکہ  
 از حدیث ابی سعید خدری کہ بہرہ او بہ مکہ می رفت معلوم شد کہ فلک نزول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مشتقا از ہولہ  
 ترستہ ازین کہ وی دجال باشد رواہ فی شرح السنۃ ۳۴۰ + باب نزول عیسیٰ علیہ السلام بہ تحقیق ثابت شدہ است  
 با عادت صحیحہ کہ عیسیٰ علیہ السلام فرود می آید از آسمان زمین وی باشد تابع دین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حکم میکند و نسبت  
 آن حضرت و ما بعضی احکام کہ در شریعت مانیت و حکم عیسیٰ بدان ثابت شدہ پس وی از باب بیان ہر است چنانکہ نسخ  
 می باشد و آن در آن زمان از شریعت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ وضع جزیرہ و مانند آن ۳ + الفصل الاول  
 عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم والذی نفسے بیدہ سو گند بخدای تعالی کہ بقای ذات من در دست  
 قدرت اوست لیست کن ان نیز فلک ابن مریم ہر آئینہ نزدیک است کہ فرود آید از آسمان در اہل دین و ملت تمام عیسیٰ پسر مریم علیہا  
 السلام مکل عدل و حالتی کہ ماکم دادگست فیکسر صلیب پس شکنند صلیب را و آن دو چوب است از یک دیگر گزشتہ و تقاطع  
 نمودہ بر ہیئت مصلوب یعنی شخص بر دار کشیدہ و نصاری شکل آنرا رعایت کنند و بر ان محافظت نمایند و اکثر چیزهای خود را  
 بدان شکل سازند و در گردن آویزند مثل زنار دیگر کا فران را و گاہی صورت عیسی را در وی بسازند از جهت تذکرہ نسبت او کہ  
 اورا با اعتقاد ایشان یہود بردار کشیدہ بودند و فی اسراج صلیب جلیبای رتسایان و قتل اطہر و بکشند خود کا از او بیض اطہر  
 و نہید جزیرہ را از اہل ذمہ و حکم کنند مگر با سلام یا ہمیشہ مقصود ابطال نصرا نیت و محو احکام و آثار آن و حکم شریعت دین اسلام و بعضی المال  
 بسیار شود و در زمان عیسی مال یا بسیار بریزد یعنی مال را بیفیند یا از فیضان و بضم وی از افاضہ ہر دو روایت است حتی تا تقبلہ  
 احد بسیاری مال در آن زمان چندان شود کہ قبول نکند آنرا بیج کی حتی تکون السجدۃ الواحدۃ خیر من الدنیا و ما فیہا تا آنکہ می باشد یک سجدہ  
 نماز بہتر از دنیا و ہر چه در دنیا است این کلام متعلق است بہ مجموع آنچه مذکور شد از کسر صلیب و مثل آن یعنی دین اسلام رواج  
 و رونق با بدو میل و محبت مردم بطاعت و عبادت پیدا کرد کہ یک سجدہ بہتر از تمام متاع دنیا گردد و این خود ہمیشہ است کہ سجدہ  
 بہتر از دنیا ما فیہا است و مخصوص بان زمان نہ ولیکن در آن زمان طبع و نفوس آدمیان نیز برین آید و نزو ایشان ہم  
 بہتری نماید و احتمال دارد کہ متعلق بہ بیض المال باشد یعنی مردم را چون رغبت در مال مانند بلی ازان اعراض نمایند و در بذل  
 مال نصیلتی و محبتی نمایند پس مانند ذوق و محبت جز در نماز بقول سہری گفت ابو ہریرۃ فاقروا ان شتمہ پس اگر شک و تردید دارید  
 درین خبر بخوانید اگر می خواهید این آیت را در ان اہل کتاب الالبونین بہ قبل موتہ الایۃ نیست ہیج کیے از اہل کتاب  
 یعنی یہود و نصاری مگر آنکہ ایمان می آرد و عیسی علیہ السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول وی در آخر زمان پس چون  
 دین دولت یکی گردد و اختلاف از میان بر آید و اختلافی کہ یہود و نصاری در شان عیسی علیہ السلام دارند نیز بر طرف گردد و ہمہ  
 ایمان آرند بوی بروحی کہ در دین اسلام است کہ انہ عبد اللہ و رسولہ و ابن امتہ و این یک وجہ است در تفسیر این آیت و ابو ہریرہ  
 رضی اللہ عنہ باین وجہ استدلال کرد بر مضمون حدیث و وجہ دیگر تفسیر آنہ و آن این است کہ نسبت ہیج کیے از اہل کتاب

گزارند ایمان می آرد پیش شمس از موت خود یعنی نزد غزوه که ایمان در آن وقت سودمند نبود و برین وجه احتمال دارد که مصیبت  
 به محمد صلی الله علیه و آله تسلیم یا به الله سبحانه و تعالی راجع باشد و محصل مقصود آن گردد که هر کافر در وقت مردن بحکم نظر  
 ایمان می آرد ولیکن فائده ندارد پس باید که بافتیاری پیش از آن وقت بدان دستسد گردد و متفق علیہ ۲۴ و عتبه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الله لئن لم یبن مریم علیها السلام لکن لیسلیب و لیسلیب لیسلیب لیسلیب لیسلیب لیسلیب لیسلیب  
 فرود می آید عیسی بن مریم در حالی که حاکم دادگست پس می شکند صلیب را و می کشد خنجر را و می نهد خنجر را از اهل زمین و لیسلیب کن  
 القلاص سلاسی علیها و هر آنکه می گذارد عیسی علیه السلام باگذشته می شود شتر مادای جوان را پس کرده نمی شود و سوار  
 و عمل و طلب حاجات و مکاسب بر آنها و قبول نمی کند از آنچه یکی از جهت کثرت اموال و عدم احتیاج بان و قلیل  
 بکس قاف جمع قلوب نصیح قاف ناقه جوان و لذت زمین اشحناء و التباغض و التحاسد و هر آینه می رود از میان مردم و وجود  
 دشمن و دشمنان یک دیگر را و حسد بر روی بر یک دیگر از جهت زوال محبت دنیا که باعث است بر وجود این ذماتیمب  
 اتحاد وین دولت چه اکثر سبب وجود این صفات اختلاف ادیان و مذاهب باشد و لیسلیب عن الی المال فلا یقیم  
 احد و هر آنکه می خواند عیسی مردم را بوی مال پس نمی ستاند از آنچه یکی رواه مسلم و فی روایتی لهما قال و در روایتی مرخا  
 و سلم را آده که گفت آن حضرت کیف انتم اذا انزل ابن مریم فیکم و انما کم منکم چه می باشد حال شما وقتی که فرود آید عیسی  
 ابن مریم در میان شما و امام شما از شما باشد یعنی از قریش بود یا از اهل ملت شما باشد این را بهر وجه شرح کرده اند  
 یکی آنکه امام نماز کسی بود که از شماست و عیسی اقامه کند بوی آن مهدی است و این به جهت تکریم و تعظیم است محمد ص  
 بود چنانکه مضمون حدیث آئینه صریح است در آن و عیسی حاکم و خلیفه باشد و امام و معلم خیر باشد در آن زمان اما امام نماز  
 مهدی بود در بعضی اخبار آمده است که عیسی که نزول کند مهدی با امامت در نماز بود و خواهد که پس رو و امامت به عیسی بگذارد و  
 پس عیسی امام نشود و اقامه کند بوی و بعد ازین نماز امامت عیسی کند از جهت افضلیت او از مهدی و وجه دیگر مراد با امام  
 عیسی است و مراد بودن او از شما حکم کردن او است با حکام شریعت شما نه با حکام انجیل و در روایتی دیگر آمده است فاکم  
 بکتاب ربکم و سنن فیکم پس امامت می کند شما را بکتاب پروردگارتان و سنن پیشتر شما پس سنن چنین باشد که امامت می کند  
 شما را عیسی در حال بودن او از زمین و ملت شما و امام بکتاب و سنن شما ۲۴ و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم لا نزال نألفه من امتی یقاتلون علی الحق ظاهراً بن الی یوم القیمه همیشه باشد گر و بی از امت من  
 که کارزاری کند بر حق و از برای حق در حالی که غالب اند تا نزدیک روز قیامت قال فینزل عیسی بن مریم گفت پس فرود  
 می آید عیسی بن مریم علیه السلام فیقول ایها المسلمین صل لنا پس می گوید امیر است به عیسی پیش آ امامت  
 کن و بگذار نماز برای ما فیقول لا ان یصلکم علی بعض امر او پس می گوید عیسی بان امیر پیش منی ایم و امامت منی کنم من زیر که به تحقیق  
 بعضی از شما بعضی امیر اند و امام مکرّمه الله به الامه از جهت گرامی داشتن خدا می تعالی این است مکرّمه محمد صلی الله علیه و آله

ص

و سلامه علیه وعلیهم تباعبت اگر چه عیسیٰ نیز درین وقت از امت محمد و تابعان وی باشد با وجود آن درین باب کثرت  
 و اکرام الهی تعالی مرایشان را باقی است رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب در صحاح  
 خالی است از فصل ثانی که از حسان است + ۱ + الفصل الثالث + عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم نزل عیسیٰ بن مریم الی الارض فرودی آید عیسیٰ بسوی زمین تیسر و ج و یولد له پس زنی خواهد وزانیده شود  
 اولاد برای وی و یکشت خنسا و اربعین سنه دورنگ می کند وی است در زمین چهل و پنج سال تمویت پستری میسد و  
 نیدفن می نی قبری پس گور کرده می میشود و من در مقبره من فاقوم انا و عیسی بن مریم فی قبر و احد پس می خیرم من و  
 عیسی در یک مقبره بن ابی بکر و عمر میان ابو بکر و عمر که در آن مقبره مدفون اند رواه ابن الجوزی فی کتاب الوفا  
 پس معلوم شد که مراد بقبر مقبره است و در اخبار آمده است که در مقبره شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جایی  
 یک قبر خالی است و هیچ کس را آن جای نیشده چنانکه امام مسلمین حسن بن علی را خواستند که در آن جای بنهند و عایشه  
 رضی الله عنها که خانه او بود بدان راضی شد بنی امیه آمدند و نگذاشتند که او را در مقبره جدوی نگاهدارند و عبد الرحمن  
 بن عوف را نیز با آنکه عایشه راضی شد میسر نیامد و عایشه را نیز گفتند که خانه تست ترا این جای نهم گفت من بدان  
 راضی نیم م را با سوا حبات من در بقیع منیب می گویند که حکمت در آن آن بود که این جای قبر عیسی علیه السلام خواهد بود  
 و الله اعلم + ۲ + باب قرب الساعة و ان من مات فقد قاست قیامته + طاهر است نزدیک  
 بودن قیام قیامت باین معنی است که آنچه مانده است از دنی که برای آن نمانده اند کثرت و اکثر گذشت و  
 بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد هم حکم بقرب صادق است باین اعتبار که مسافت ازین لفظه تا شسته  
 کثرت از سبب آن تا آنجا و این اعتبار صحیح است ولیکن مراد این جا معنی اول است چه واقع است که آنچه مانده  
 اندکی است چنانکه احادیث بدان ناطق اند و من مات فقد قاست قیامت نیز لفظ حدیث است که مولف اینجا عنوان  
 باب ساخته و معنی او آنست که هر که مرد آنچه در قیامت از احوال و احوال واقع شدنی است نمونه از دور حق او واقع میگردد  
 و امام غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل داده و شرح نموده است با وجود توفیق تفصیل آن بر وجودش و دیگر و  
 موت نسبت بهیت قیامت مغزی گویند چنانکه هلاک و فانی شدن مجموع عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند و قیامت  
 وسطی نیز در آن عبارت است از مردن طبقه مردم که در اعمار قریب یک دیگر باشد که از اقرن خوانند چنانکه در حدیث  
 عائشه بیاید + ۳ + الفصل الاول + عن شعبه عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تبعت  
 انا و ابا سعة کما تبعتین شعبه از قتاده از انس روایت می کند که آن حضرت فرمود بر آنچه شده ام من باقی است هم چون  
 این دو گذشت که سبب و وسطی باشد قال شعبه سمعت قتادة یقول فی قصه گفت شعبه شنیدم قتاده را که می گفت در  
 مصحای دو عظمای خود که می خواند می گفت در بیان مراد از تشبیه تبعت آن حضرت باقیام ساعت باین دو گذشت

الفصل اصد سما علی الاخری هم جوز یا دتی و پیشی یکی ازین دو انگشت که وسطی است بر دیگرے که سبابه است یعنی همان مقدار  
 که انگشت میانه پیشتر از ان انگشت است بموت شدن من پیشتر از قیامت نیز مانند انگشت که من پیشتر آمده ام و  
 قیامت از پس سیده می آید فلا ادری اذکره من اس او قاله قتاده شعبه می گوید پس منی و انم که این میان را فتاده  
 از ان پس تسل کرده یا از پیش خود گفت و بعد از آنکه از انس پیشتر احتمال دارد که انس از خود گفت با ازان حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم شنیده و از حدیث مستور درین شد او که پیامبر معلوم کرد که این میان ازان حضرت است و بعضی  
 گویند مراد بیان اذت باطوا و افعال دعوت آن حضرت است بقیامت و دینی و دینی دیگر درین میان متخلل نیست چنانکه در میان  
 این دو انگشت انگشتی دیگر نه اما بعد از آنکه راوی آنرا تفسیر کرده باشد و در حدیث تصریح آمده خلاف آنرا اعتباری نبود  
 متفق علیه بد آنکه مثل این حدیث در باب کافل یتیم نیز رود یافته است که فرمود انا و کافل یتیم فی الجنة یکذا من و آنکه  
 غم خوار یتیم باشد در نبوت هم چنان بشیم که این دو انگشت اند درین حدیث اگر محل بر مقارنت و اتصال کنیم تقصیر  
 مبالغه و جوی دارد اگر چه تاخر کافل یتیم در دخول جنت ازان حضرت بر وجهی که تقدم و تاخر این دو انگشت است نیز فضیله عظیم  
 دارد تا آنکه کرمانی در شرح صحیح بخاری در همین حدیث بیان کرده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این کلام فرمود  
 بر برگشته بودند این هر دو انگشت در آن حال پس از آن بحالت طبع اصلی که تقدم و تاخر است باز آمدند ازینجا معلوم کرد  
 که عاقبت این دو انگشت ازان حضرت بر طریق مسموم متعارف بود چنانکه از سایر مردم ولیکن بر برگشتن آنها در وقت  
 این قولی معجزه بود و آنچه در بعضی کتب فارسی نوشته اند که سبابه و وسطی ازان حضرت برابر بودند بحکم طبیعت اصلی ندارد  
 و مخالف کلام شرح و متن حدیث است و الله اعلم + و عن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول  
 قبل ان یذوت ثبیرکف جابش نینم ان حضرت رکه می فرمود پیش از رحلت خود یک ماه استالونی ثمن ساقه می رسید  
 مر از وقت قیام قیامت و اما علمها عند الله و نیت علم پتین وقت آن گز زود خداوند عزوجل یعنی از وقت وقوع قیامت  
 کبرے می رسید آن خود معلوم من نیت و آنرا خبر خدا می تقالی نداند قیامت صغری و وسطی را با شمایان کنم که ازان علم دارم  
 چنانکه فرمود و اشم باشد ما علی الارض من نفس منقوسه سوگندی خورم بجز آنکه نیت بر روی زمین هیچ نفس که زائیده شده  
 و موجود است الا ان یاتی علیها مائة سنة و هی حیه یومئذ که بیاید و بگذرد بر روی صد سال دوی زنده باشد در آن روز که صد سال  
 تمام بگذرد یعنی این طبقه و قرن از آدمیان که در زمان خبر دادن من موجود اند در مدت صد سال همه میرند و هیچ یکی از ایشان  
 باقی نماند این قیامت را وسطی گویند و مردن هر یک را نسبت بوی قیامت منزه رواه مسلم و باین حدیث مشکک کرده اند  
 بعضی از اکابر علمای حدیث و دعوت خضر علیه السلام چه وی در وقت خبر دادن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مولودان  
 و موجودان بر روی زمین بودند و بکم خبر خبر صادق باید که بقاسه وی از صد سال در گذرد و بعد از گذشتن صد سال میر جواد  
 سے و بعد که خضر ازین موم مخصوص است و آن حضرت خبر از احوال امت خود داده است که از امت من که درین وقت

بجای

بودند بعد از صد سال هر چه بود یعنی گوید که شاید که خضر در آن وقت بر زمین نباشد بلکه بر آب بود یا در هوا از امام می استیغاث گفته  
 که چهار کس از انبیا زنده اند و بر زمین خضر و ایاس و در بر آسمان ادریس و عیسی و اخبار در وجود خضر از شایخ و علما بتواتر رسیده  
 اگر چه از بعضی تاویل گفته که هر زمان از خضری است که مری و غیض است و لیکن از کمال اولیا وجود همسان شخص از  
 یعنی هر کس که صاحب سوسی بوده آمده و از حضرت فوٹ التسلیم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه منقول است  
 که گاهی در آشنای کلام خودی فرمود و اشارت بجانب هوامی کرد وقت یا اسرائیلی را مع کلام الحمدی فرمود بایست  
 ای اسرائیلی شب و کلام محمدی را مرا اذوات شریف خود را و کلام خود را می داشت +۳+ و عن ابی سعید عن ابی

صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یاتی ما تهنته و علی الارض نفس من فی ستر الیوم بر واه مسلم +۴+ و عن عائشة رضی الله عنها

قالت کان رجال من الاعراب یاتون ابنی بودند مردان از بلاد یمنینان که می آمدند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 فیسألونه عن ساعتی پس می پرسیدند آن حضرت را از وقت قیام قیامت فکان یظن الی صفریم پس بود آنحضرت  
 که می نگریست بجانب شرق ترین ایشان در سن هجده سال فبقول ان یحشید الایدی که می زید این خوردن در نیاید  
 اورا بیری سخت حتی تقوم علیکم ساعتکم تا آنکه بر پا میشوید و بر شما قیامت شما یعنی هنوز زوی با خبر بر بسیار رسیده باشد که شما همه مرده  
 بشمید اشارت بهلاک این طبقه و قنای این قرن در مقدار این مدت و لهذا فرمود ساعتکم تنفق علیه +۲+

الفصل الثانی + عن استور و روایت است از استور و بنهم هم سکون سین محله و فتح یا سکون و او و کسر او در آخر  
 و ال محله بن شد او پنج مشین و شد بدال صحابی است معروود در اهل کوفه ساکن است معروود است در ایشان و در وقت

وفات آن حضرت کودک بود اما روایت دارد از آن حضرت عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال ثبت فی نفس الساعته  
 بر آنچه پیش شده ام من در ابتدا کار قیامت و او اهل علامات آن نفس به تحریک ابتدا ظهور و چیزی چنانکه نفس الصبح گویند  
 و طلوع و غروب آنرا و فقیهها کما سبقت بده نه پس پیشی کردم من ساعت را چنانکه پیشی کرده است این انگشت یعنی وسط  
 این انگشت را یعنی سبابه را او اشارت با صبیحه سبابه و الوسطی و اشارت کرد بد انگشت خود که سبابه وسطی است رواه الترمذی

+ ۲ + و عن سعد بن ابی وقاص عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال انی لارجو ان لا یخیر امتی عندها فرمود بر رتی که  
 من بر آئینه اسیدی دارم که عاجز نیاید است من نزد پروردگار خود ان یوخریم نصف یوم ازین که تاخیر دهد و هفت بخش ایشان را  
 نیم روز قبل سعد و کم نصف یوم گفته شد سعد بن ابی قاص را چند است و چه مقدار است نیم روز قال مسامه سنه گفت نیم روز  
 پانصد سال است این از انجا ما خود است که حق تعالی فرمود و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون می فرماید که یک روز  
 نزد پروردگار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شمار می کنی شما چون روز مقدار هزار سال باشد نیم روز پانصد سال بود  
 و منی مدیث است که این است را این مقدار قدرت و کنت و قرب و مکانت نزد پروردگار تعالی هست که پانصد سال  
 ایشان را نگاه دارد و هلاک نکند و بقای ایشان کمتر ازین خود نباشد اگر چه خیر بود و تا اندک اشارت کرد بانکه در گشت

از پانصد سال قیامت قائم نمی شود و این است ر اهلک نمکند بعد از آن تا چه خواسته باشد و بعضی گفته اند که مراد  
 آنست که تا پانصد سال سالم و ایس از شد اند و مقوبات نگاه دارد و ایشان آفت بازساند که بدان ستمک و  
 مستاصل شوند و راه ابوداؤد شیخ بلال الدین سید علی در بعضی سائل خود اثبات کرده که بقای است بعد از هزار سال  
 از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پانصد تا و زکند و گفته که بعضی از علماء وقت فتوی دادند که در ماهه هاشم  
 خروج مهدی و رجال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت واقع گردد و این قول را رد کرده و انبیا خود اثبات کرد که  
 اخبار و آثار دلالت دارند که از هزار بگذرد و زیاده بر آن از پانصد نگذرد و الله اعلم + ۱ + الفصل الثالث + عن

انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل نزهة الدنيا مثل ثوب ثقی من اوله الی آخره حال این دنیا در نزدیک  
 رسیدن بقتل و هلاک و قرب زمان قیامت همچو حال جامه است که پاره کرده شده است از اول آن تا آخر آن فقی متعلقا  
 بخیطانی آخر پس باقی مانده او بختی بیک رشته در آخر وی فیوشک و لک الخیظ ان یقطع پس نزدیک است آن رشته  
 که گسسته شود و مدت دنیا بسر آید و فانی گردد و راه البیهقی فی شعب الایمان + ۵ + باب لا تقوم الساعة الا علی  
 شرار الناس + با سب در بیان آنکه بر پانی شود قیامت مگر بر مردم بد یعنی نیکان همه بپیرند و بدان باقی مانند پس قائم  
 شود قیامت بر ایشان و تا وجود نیکان در دنیا هست قیامت قائم نمی شود چنانکه گذشت که در آخر محمد صلی علیه السلام با و  
 خوشبوی بوز که مسلمانان همه بدان جان دهند و هر کار آن باقی مانند که میان خود با مانند خزان اختلاط به نمایند پس بر ایشان

قائم شود قیامت + ۵ + الفصل الاول + عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقوم الساعة  
 حتی لا یقال فی الارض بر پانی شود قیامت تا آنکه گفته نمی شود در زمین الله الله یعنی کسی نمی ماند که ذکر خداست تعالی کند و او را  
 پر پرسته بکجه کافرو بت پرست و فاسق باشند و فی روایتی قال و در روایتی این چنین آمده است که گفت لا تقوم الساعة علی  
 احد یقول الله الله بر پانی شود قیامت بر هیچ کس که می گوید الله الله رواه سلم و ازین جا معلوم گردد که بقای عالم به برکت  
 ذکر خدا و ذکر آن و صالحان و نیکوکاران است و چون ایشان را از عالم بدارند عالم نیز درینا پدید آید + ۳ + عن عبد القدر بن سعید

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق یعنی این حدیث از بیان معنی  
 ترجمه باب معلوم شد و مراد بخلق ناس است زیرا که مراد بشر عصاة است اند و تصف بوعیبت آدمیان اند نه سائر  
 خلق رواه سلم + ۳ + و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی تضرب  
 الیات سار و کس حول ذوی الخلفه بر پانی شود قیامت تا آنکه می جنبید سر نیامی زمان بسید و در گردت مانده که نام  
 او ذوی الخلفه است الیات یعنی بجزه و لام جمع الیه یعنی بجزه و سکون لام در قاموس گوید سرین زن یا پیره و گوشت یا آنچه  
 نشسته است بروی از پیره و گوشت ذوی الخلفه یعنی در مجمع البهار گفته گشته که بلند شده بر پشت در آن دور  
 مشایق الانوار آورده که گوشت نصف پایان از حیوان و آن از بنی آدم گوشت مقدست و در لغت و ال و

۳۵۴

سکون و اور آخرین معلوم قبیلہ است ازین و ذوالخلصه یعنی خازجره و لام و صبتین نیز آمده است خانه که از آن قبیلہ یانیه می گفتند و بجای  
 بی بود نام او خلصه که قبائل دوس و خشم و بجیلہ آزامی پستیند و آن حضرت جریر بن عبد اللہ بجلی را بفرستاد تا آنرا خراب کرد پس  
 می فرماید که در آخر زمان ابن قبائل مرتد است پست شوند و زنان ایشان گردان بت خانه طواف کنند و راوی در تفسیر ذوالخلصه  
 گفت که ذوالخلصه عاقبت دوس و ذوالخلصه نام بت قبیلہ دوس است التي كانوا یعبدون فی الجابلیه آن عاقبتی که بودند ایشان  
 که پستش می کردند در زمان جابلیت و از آنچه گفته اند که نام بت خانه است معلوم می گردد که درین تفسیر صحیح است  
 متفق علیهم + و عن عائشه رضی اللہ عنہا قالت سمعت رسول اللہ گفت عائشه رضی اللہ عنہا شنیدم پیغمبر خدا را  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقول می گفت لا یدیب اللیل و النهار حتی یعبد اللات و العزری فی روزی شب و روز یعنی  
 فانی نمی گردد و دنیا تا آنکه عبادت کرده می شود لات و عزی که نام دو بت مشهور است لات نام صنم قبیلہ ثقیف است  
 و عزی نام بت غطفان که سلیم نقلت عائشه می گوید پس چون شنیدم آن حضرت را که این سخن گفت گفتم یا رسول اللہ  
 ان كنت لا اظن عین انزل اللہ بربستی که بودم من که هر آینه گمان می بردم هنگامی که فرود ستاده است خدا سے  
 تعالی این آیت را هو الذی ارسل رسولہ بالمدی و دین الحق لیسطره علی الدین کلہ و لو کره المشرکون آن خدائی که فرستاده  
 پیغمبر خود را در راه است و دین درست تا غالب گردد اند اور ابروین همه دین اگر چه ناخوش دارند آنرا مشرکان  
 و بت پرستان و چون مدلول این آیت نیست که دین ما همه باطل شوند و بت پرستیها زوال پذیرد و دین اسلام  
 بر همه غالب آید پس گمان می بردم بلکه یقین می دانستم که آن ذلک تمام است پرستی تمام شوند و زوال پذیرند و بر طرف  
 شونده است و در بعضی نسخ تا ما بنصب آمده و آنرا موافق علم خود جوی هست که در شرح ذکر کرده ایم دیگر این خبر  
 چه می دہی که در آخر زمان لات و عزی را بپرستند قال ایسیکون من ذلک ماشاء اللہ فرمود آن حضرت که بد پرستی  
 که نشان نیست که خواهد شد در آخر زمان چیزی است از بت پرستی مدتی که خواسته است خدای تعالی تم نیست اللہ ربی  
 طبیعت پرستی نیستند خدای تعالی با وی خوشبو فتونی کل من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من ایمان پشتر میرانید  
 می شود هر کس که هست در دل وی مقدار روانه خردل از ایمان فیقی من لاخیر فیہ پس باقی می ماند کسی که نیست  
 هیچ نیکی در وی غیر چون الی دین آبا بکم پس مردمی شوند و بازمی گردند بسوی دین پدران خود یعنی حکمت آلسی  
 در آخر زمان کفر و بت پرستی خواهد شد تا قیامت که محل ظهور قمر و جلال حق است بر بدان قائم شود نه بر نیکان رواه  
 + ه + و عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یخرج الدجال بیرون می آید و جبال  
 می شکست اربعین پس و رنگ می کند و می پاید چهل لا اوری اربعین یوما و شهر او عام عبد اللہ بن عمر بن العاص  
 می گوید در بنی یامم که مراد آن حضرت از چهل چهل روز است یا چهل سال سابقا معلوم شد که در بعضی  
 روایات چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و وجه تطبیق نیز معلوم گشت فیصفت اللہ صلی بن مریم

پس می برانگیزد و می فرستد الله تعالی عیسی بن مریم را علیه السلام کانه عروة بن مسعود گوید که وی عروہ بن مسعود است در صورت  
و شکل عروہ بن مسعود یعنی از صحابہ عظام است و این مسعود پر عبد الله بن مسعود نیست پر روی مسعود بن فاضل نهدلی است و پدر

ابن نبیب بن ملک فیطلبه فیملکه پس می جوید عیسی علیه السلام و مجال را پس می کشد اورا اثم مکیت فی الناس سبع سنین پس  
بین آئین عداوت پس درنگ می کند و می ماند عیسی علیه السلام در مردم هفت سال در حالتی که نباشند میان دو کس و ششمنه

یعنی همه کس بر هفت ایمان کامل و طریقه محمود و دوست بیک و دیگر باشند و مکث عیسی هفت سال یعنی بعد از کشتن و مجال  
باشد و الا سابقا معلوم شد که مدت مکث وی علیه السلام چهل و پنج سال است ثم ریل الله ریجا باروت من قبل هشام پسر

می فرستد الله تعالی با وی خوش و خشک از جانب شام فلا یبقی علی وجه الارض احد پس پاینده نمی ماند بر و بس  
زمین هیچ کی که فی قلبه متقال ذرة من خیر و رول وی مقدار ذره از غیر است او ایمان خشک را وی است که من خصیر

گفته یا من ایمان گفته الا قبضته مگر آنکه می ستاند آن با و آن کس را اسیب از نفاق روح وی می گردد حتی لو ان سلم  
و حل من کبد چهل تا آنکه اگر ثابت شود که یکی از شما در آید در درون کوهی که قلعه علییه است لقبضه بر آنست می در آید آن

با و در آن کوه بر آن شخص تا آنکه می ستاند جان او را و کبد بفتح کاف و کسر با و اول بیانه هر چیز را می گویند و مگر این نیز با من  
کبد گویند و مگر بفارسی نیز با من من می آید قال فبقی شرار الناس پس باقی می ماند مردم بد فی خفة نظیر و اعلام السباع

در سبکی پرند و گرنی درند یعنی در فسق و فساد و قضای شهوات نفسانی چنان سبک و تیز رو باشند چنانکه پرند تا  
و در ظلم و خوزری و در افتاد و در ان چنان گران و تمکن شوند که درند و اعلام اینجامع علم کسیر عداشته اند که منسے

گرا تباری و وقار است و مر او اینجامکن و استقر است و ظلم و فساد لا یرون مو و فاولا یشکرون منکر انی شناسند این  
جماعه مشروع را و انکار نمی کنند نامشروع را فینمثل لهم شیطان فبقول پس تمثیل منسے کند و صورت می بندد و می آید

ایشان را شیطان پس می گوید الاستیون آیا شرم ندر آید که فسق و فجور و ظلم و فساد می کنید و این مکر و تبلیغ است از  
شیطان که با من حیل می خواهد که ایشان را بعبادت اصنام بچو اند فبقولون ما ما منا پس منسے گویند ایشان را شیطان

چه می فرمائی و مقصود تو چیست وجه کار کنیم قیام مرمهم بعبادة الاوثان پس حکم می کند شیطان ایشان را به پرستش کردن چنان  
و هم فی ذلک و از رزق و ایشان درین حال ریزنده است یعنی بر ایشان رزق ایشان چنانکه باران می ریزد حسن مستیهم

نیکو و فراخ است معیشت و زندگانی ایشان تم میخ منسے امور بستر و میده می شود و در صورتی که قیامت فرا می  
آمد الا صغی لیتا و رفع لیتا پس نمی شنود آواز صور را هیچ کی که گرانگه مائل می گرداند یک طرف کردن را و فرود می آید

طرف دیگر یعنی از دوشب آن آواز اول مردم پاره می شود و قوت های جسمانی معطل می گردد و سست می شود و اثر آن  
در گردن پیدای آید و گاهی پایان می افتد در زمانی بالامی رود چنانکه خیال بدبوشان و فائقان باشد و لیت کسیر لام

و سکون یا جانب کردن را گویند قال و اول من یسجد رجل یطو حوضا بکفیت پیغمبر خداستین کسی که می شنود آواز  
از

مردم را امر می‌کند و اصلاح می‌دهد و عرض تشریح خود را تا در آن آب نشان بخورد آنرا قیاس و بصیرت الناس  
در آشنای همین کار هلاک می‌گردان مردم و هلاک می‌گردند مردم در عین کار و بار هم بر پیل اشد مطرا کانه اطل پستی فرستند  
اشد تعالی بارانی را گوید که شنبه است قیامت منه اجساد الناس پس می‌روید بسبب این باران بدنه‌های مردم هم فرستند  
قیامه آخری پست و سیده می‌شود و در صورت بار و دم فاذا هم قیام می‌نیزون پس ناگاه این مردم که از زمین روئیده شده و زنده  
شده استاده اند نگاه می‌کنند هول‌های قیامت را هم بقال پست گفته می‌شود و آدمیان را که استاده شده اند  
یا ایها الناس بلم الی ربکم ای آدمیان بیایید و بازگردید بسوی پروردگار خود و قنوم انهم مسؤولون و گفته می‌شود و فرشتگان  
موقوف و مجوس و ارباب این مردم را ازیر که ایشان پستیده می‌شوند از کزای‌های که کرده اند و حساب گرفته می‌شود از ایشان  
بقال پس گفته می‌شود یعنی پروردگار تعالی می‌گوید فرشتگان از جوارح الترابیرون بسیارید از میان این مردم لشکر کش  
ووزخ یعنی آنها که فرستاده می‌شوند بسوی دوزخ بقال پس گفته می‌شود یعنی فرشتگان از جناب عزت می‌پرسند  
من کم از چند کس چند کس را بیرون آریم یعنی آنها که بدوزخ فرستاده شوند چند کس باشند از چند کس یعنی عدد و مقدار  
آنها چیست بقال پس گفته می‌شود می‌گوید پروردگار تعالی من کل لعت تسعائة و تسعة و تسعین بیرون آرید از هزار کس  
نه صد و نود و نه را از اینجا معلوم می‌شود که از هزار یک کس بهشت رود و باقی همه را بدوزخ فرستند مراد است که اینها  
بشومی نفس و موجب کردارهای خود قابل دستخیز آن باشند که بدوزخ روند بعد از آن شفاعت آنحضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم و انبیا و رسل و عبود و مغفرت و می‌فرودند از دوزخ شان برآند و در حدیث ابی حمید در فصل اول از باب پنجم می‌آید  
که این بهشت ناز از یاجوج و ماجوج خواهد بود و شفاعت را موطن بهشت اول که عاصیان را بدرگاه عزت بیارند و استاده  
کنند از بوق خوف و خجالت فرقی شوند و از هول و هیت حساب و عذاب بگذرند شفیعان و در خواست کنند که تا بشینند  
و از امی گیرند و نفسی برآند و در عرصات قیامت بعد از آن حکم شود که بروند حساب بگیرند اینجا نیز در خواست کنند که از روی  
حساب ایشان بگذرند و هم چنین بخواهند چون حساب هم بگیرند مناقشه در حساب نه کنند که هر که مناقشه کرده شود در حساب  
عذاب کرده شود و بعد از حساب بدوزخ بفرستند اینجا نیز محل شفاعت و در خواست است تا بدوزخ نفرستند و چون  
بفرستند و عذاب کنند شفاعت نمایند و از دوزخ برآند امیدواری از کرم غفار غرهمه و شفاعت حضرت رسول مختار  
صلی الله علیه و آله وسلم بسیار است باقی هر چه حکم اوست اند علی کل شئ قدیر قال فذلک یوم یجزل الولدان شمایا گفتند  
آن روز است که می‌گرداند بچگان را پیر کنایت است از روزی آن روز و از شدت و محنت که در آن روز است چه  
پیری در غم و محنت که زود رسد و ذلک یوم کثیف عن ساق و آن روز است که پیدای می‌شود پشاده می‌شود و در روس  
از امری عظیم و محنتی سخت و کثیف ساق کنایت است از خوف و هول و شدت و محنت و این معنی متعارف است  
سیان عرب و مهاجرت است که هر که در شدت و محنت سخت افتد در اهتمام آن دامن از ساق برزند و ساق بر

بر ان کثرت کرد و کلام در تفسیر کریمه یوم کثیف عن ساق و یرون الی السجود بسیار است و نزد اکثر تاویل وی این است که گفته شد و بعد  
 اعلم روایه مسلم و ذکر کرده شد حدیث معاویه که او شش نسبت لا تقطع الحجرة و در وی ذکر طلوع آفتاب از جانب  
 مغرب آمده است فی باب التوبه در باب توبه + ۱۱ + باب التفتح فی الصور + نفع و میدان و صور نفیم شایخ که در وی  
 بدینند و مراد اینجاست که در وی اسرافیل برود آن دو نفع نیست یکی برای ہلاک گردانیدن و میرانیدن زندگان و دیگر  
 برای زندہ گردانیدن و برنگیختن مردگان + ۸ + الفصل الاول + عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و  
 آلہ وسلم ما بین النخبتین اربعون مدت فاصل میان دو نفعہ چهل است و چون ابو ہریرہ اربعون محل گفت قالوا ارسیدن یا باری  
 اربعون یوما یا مدت مذکور چهل روز است قال بیت گفت ابو ہریرہ ابا آوردم از خرم و قطع کردن بانکہ گویم چهل روز است و ندانم و نتوانم  
 آنرا قالوا اربعون تہرا گفتند آیا چهل ہفتہ است قال بیت گفت از چهل ماہ گفتن نیز آیا آوردم آنرا نیز نتوانم گفت قالوا اربعون سئۃ گفتند آیا چهل  
 سال است قال بیت گفت این نیز نتوانم گفت یعنی چون از حضرت محل شنیدہ امر یا پیش شنیدہ و آنرا فراموش کردہ ام بخرم نتوانم  
 کہ مراد بیت و گفت حضرت تم نیز شنیدن اما ما پس نیز شنیدہ شد از تعالی از آسمان الی زمینتون کما نبیت طبع لیس میرد یا ندو  
 پیدا میشود آویسان و خبر ایشان از جانداران چنانکہ میرد و پیدا میشود و تا و سبب و گویا ہما بر زمین و حقیقت آدمی اورا نسبت چنانکہ  
 نباتات انہما در زمین کہ بوجود باران پیدا کرد و در کشتہ چنانکہ تہارت کرد بقول خود قال لیس من الانسان شی لایلی الا طما و احد او  
 از آدمی چیزی کہ گنہ نشود یعنی ہمہ چیز از اعضا و اجزای او کہ گنہ نشود و بوسیدہ و فرسودہ گردد مگر یک استخوان و ہو عجب الذنب نام آن استخوان  
 عجب الذنب است بفتح عین و سکون جیم و فتح ذال و نون و آن استخوان است با بان صلب میان دو سر من و  
 عجب الذنب بہ تبدیل یا ہمہ نیز آمدہ و عجب و عجم ہر دو بمعنی اصل و بیج آید و ذنب بمعنی دم و این استخوان چون در استخوان  
 آنرا با این نام خوانند و منہ بر کب الخلق یوم القیامۃ و ازین استخوان ترکیب کردہ می شود و چون دواہ می شود پیدا میشود  
 حسب آدمی متفق علیہ و فی روایہ مسلم قال کل ابن آدم یا کله التراب ہمہ حسب آدمی زاد می خورد آنرا خاک الا عجب الذنب  
 مگر این استخوان کہ منہ خلق و فیہ بر کب از وی پیدا کردہ شدہ است در اول خلقت و در وی ترکیب دواہ می شود  
 در روز قیامت + ۲ + و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یقیض اللہ الارض یوم القیامۃ و در نیچہ میگردد  
 خدای تعالی زمین را در روز قیامت و بطوری السماء ہمینہ و می بید آسمان را بہرست راست خود کنایت است از  
 عظمت و جلال و کبر بای حق و مہمانت و حقارت افعال عظیمہ کہ او نام خلق دوران حیرانت در حسب آن و نسبت  
 بر آنکہ خراب کردن عالم و برداشتن زمین و آسمان نزد قدرت وی ممکن و آسان است و چون آسمان را شرف و  
 عظمت نسبت زمین بیشتر است اورا ذکر کرد و تخصیص کرد زمین کہ ان شرف از بس است پس قبض می کند زمین را  
 و می بید آسمان را بہرست راست خود تم بقول پسری گوید وی تعالی انا الملک منہ باوشاہ علی الاطلاق این ملوک  
 الارض کجا اند باوشاہان کہ در زمین و عوی بادشاہی می گردند متفق علیہ + ۳ + و عن عبد اللہ بن مسعود قال قال

۱۲

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطیوی اشده السموات یوم القيمة سے پچھ خدا ہی تعالیٰ آسمانہا را روز قیامت تم یا خدا بن  
بیدہ کہینی پستری گیر و آسمانہا را بدست راست خود تم بقول پستری گوید انا الملک این الجبارون این التکبرون ہم  
بادشاہ کجا اندجیر و تم کتندگان و کام شکندگان و کجا اند تکبر کنندگان تم بطیوی الارضین تنجس الہ پستری چید زمینہا را  
بست چپ خود و فی روایتہ و در داتی انجین آمد دست کہ یا خدا بن بیدہ الاخری می گیر و زمین ہا را بدست دیگر تم بقول  
پستری گوید انا الملک این الجبارون این التکبرون کجا اند تم بر کاری دارندگان مردم را و گردن کشان و بزرگے  
نایندگان از خود رواہ سلم ۴۴ + و عن عبد اللہ بن مسعود قال جاہر من الیہودالی انہی آمدوا فتمتدی از یہود بسو  
پنجبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال پس گفت یا محمد ان التکبرک السموات یوم القيمة علی اصبح بدستی کہ خدا ہی تعالیٰ  
نگاہ می دارو آسمانہا را روز قیامت بر یک انگشت و الارضین علی اصبح و نگاہ می دارو زمین ہا را بر انگشت دیگر و الجبار  
و الشجر علی اصبح و نگاہ می دارو درختان را بر انگشت دیگر و الماء و الثری علی اصبح و نگاہ می دارو آب را و خاک نناک را  
بر انگشت دیگر و سائر الخلق علی اصبح و نگاہ می دارو باقی خلق را بر انگشت دیگر تم نیز بن پستری جنبا ند اینہا را بقول این گوید  
انا الملک انا الله منم بادشاہ منم خدا اینہا ہمہ کنایت و تمثیل و تصویر غلبہ قدرت و عظمت الہی است تعالیٰ شانه قطعا  
منی دست و انگشت و جنبا ندین منظور و ملحوظ نہ روش کلام عرب نیست کہ چون یکی را خواہند وصف کنند بچو د و  
کرم گویند و دست وی فراخ و کشادہ است بانکہ نواند کہ او را دست بود و دستہای وی بریدہ شدہ باشد یا از  
اول خلقت بی دست آفریدہ شدہ یا کسی را بہ سلطنت و ملک رانی وصف کنند گویند فلان بر تخت نشست اگر چه او را  
تخت نہ بود و نشستی نہ و این سلی سدیدست در ہم تشابہات قرآن و حدیث بی آنکہ تاویل کنند و بگویند مراد بدست نیست  
و تخت این فافہم و لہذا تعجب کرد آن حضرت از گفتار یہودی و تصدیق کرد مراد او را چنانکہ گفت فضحک رسول الله  
پس بخندید پنجبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تعجبا ما قال الخیر از جهت خشک گفت نمودن از آنچه گفت آن و نشمند یہود تصدیقا  
کہ یعنی تعجب نمودن آن حضرت نہ از جهت تکذیب جبر بود بلکہ از جهت تصدیق وی اور است کہ او نشستن وی بود تم  
قرآن پتر خواند آن حضرت این آیت را او ما قدر و الله حق قدرہ و اندازہ نکردند آنکسان کہ شریک می گردانند خدا را  
غیر او را و ایمان ندارند کمال قدرت و عظمت او حق اندازہ کردن او یعنی نشناختند او را چنانکہ باید شناخت و تعظیم  
نداشتند او را چنانکہ تعظیم باید داشت و پرستیدند او را چنانکہ باید پرستید و الارض جمیعا قبضتہ یوم القيمة و زمین تمام در  
قدرت اوست و السموات مطویات ہمینہ و آسمانہا پیچیدہ شدہ اند بدست راست وی سبحانہ و تعالیٰ  
کاشیر کون پاکست و بزرگست وی از چیزے کہ شریک می گردانند او را و آنچه یہودی گفت تفسیر و تفصیل نیست  
متفق علیہ ۴۵ + و عن عائشہ رضی الله عنہا قالت سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن قولہ تعالیٰ پرستیدم  
پنجبر خدا را از منی قول خدا ہی تعالیٰ کہ گفته است یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات روزی کہ تبدل و نظیر

و او شود زمین را او پیدا کرده شود و در بدل وی زمین دیگر تبدیل و او شود آسمان را او آفریده شود آسمانهای دیگر یعنی روز قیامت  
 فاین کون الناس یومئذ لیس کجا باشند آدمیان در آن روز و در آن وقت که تبدیل و او شود زمین و آسمان را اقال علی امیر  
 گفت آن حضرت آدمیان در آن وقت بر صراط باشند مردمان هر اهل است که محمود است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد  
 و اصل صراط یعنی راه است و او سلم بدانکه تبدیل در نوع می باشد یکی تبدیل در ذات چنانکه گویند تبدیل کردیم در اهرام  
 بنائیر یعنی در بدل در اهرام و بنایر گرفتیم و دیگر تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردیم حلقه انجام یعنی حلقه را که ختم و بر شکل خاتم ساختم  
 بدانکه ذات یکی است و صفت و صفت دیگر شد و تبدیل زمین و آسمان زمین و آسمان دیگر در احتمال دارد و آثار و اخبار  
 نیز در تبدیل صفات بیشتر است ابن عباس فرموده زمین همان زمین است تغییر در صفات او است و ابو هریره گفته که  
 فرخ گفتند زمین را چنانکه هیچ بنویسند در آن نماز و پروردگار تعالی قادر است که زمینی دیگر و آسمانی دیگر پیدا کند  
 چنانکه بعضی آثار و اخبار در آن نیز ناظر است از امیر المومنین علیه السلام که فرموده است که زمین پیدا کنند از فقره  
 و آسمانی از طلا و از این مسعود آمده که زمینی پیدا کنند سفید و پاکیزه که گناه نکرده کسی در آن و طاهر مدینه و سوال ما شیه  
 و جواب آن حضرت مراد از ناظر درین است که اقال لطیفی و الله اعلم + ۶ + و عن ابی هریره قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم الشمس و القمر کلور ان یوم القیمة آفتاب و ما بتاب پیچیده می شوند روز قیامت یعنی بر داشته  
 و در گوشه انداخته می شوند چنانکه با هر چه چند و در گوشه بیند از نریا پیچیده می شود نور روز و شنائی این بار او می رود  
 انبساط آن از آفتاب و زوال می پذیرد اثر آن رواه لنجاری + ۲ + الفصل الثانی + عن ابی سعید الخدری قال  
 قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کیفیت انم و صاحب الصور قد اتقوه چگونگی نم و شاد با هم  
 و حال آنکه صاحب صور که اسرافیل است علیه السلام فرود برده است صور را در دهان خود برای دیدن و اصغری سمع و  
 مائل گردانیده است و بر داشته است گوش خود را بجانب حق تا کی اذن کند و بفرماید که بر من و حتی جهت و بگوشته  
 و نگون کرده است پشیمانی خود را چنانکه عادت و مشدگان بوق و شاخ می باشد یعنی طیار شده مانده است و گفته  
 می بود مر با تفریح انتظار می برد که کی امر کرده شود بر میدان فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله و ما تا ما چون حال نیست  
 چه می فرمائی ما او چه کار کنیم قال فرمود قولوا حسبنا الله و نعم الوکیل بگوئید بس است ما را خدا و نیکو وکیل است و سے  
 که سپرده می شود تمام کار و بار خود را بوی یعنی التجار بگره گاه حق برید اعتماد بر فضل و کرم وی کنید و بر عمل و کردار خود تکیه نکنید  
 بدانکه بدانچه فرموده است کاری کرده باشید و این کلمه است که چون شدت و محنت و ترس از چیزهای پیش آید  
 این را بگویند و از آن سلامت باشد رواه الترمذی + ۲ + و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 قال الصور قرن نینف نیه گفت آن حضرت صور که اسرافیل در دوردیدان قیامت قائم شود بر صورت شناختی است  
 که دیده می شود در وی و عظمت آن را خدا سے تقاسم و اندر اخبار و روایات در تصویر و توصیف و عظمت آن بسیار

آمده است و الله اعلم رواه الترمذی و ابو داؤد و الدارمی + ۳ + الفصل الثالث + عن ابن عباس رضی الله عنهما  
 قال فی قوله تعالی گفته است ابن عباس و تفسیر قول حق تعالی که فرموده است فاذا انقرضت الناقور بصور یعنی مراد  
 بناقور صورت و منی ابن است که چون دمیده شود در صور پس آن روز سخت است بر کافران قال و الرجفة الفجأة الاولة  
 و الرجفة الثانية گفت ابن عباس و تفسیر قول حق تعالی یوم ترحمت المر رجفة یتبعها المراد فرقه روزی که کعبه را جنبه در پی آید  
 او را بر افروخته که مراد از رجفة الفجأة اولی است که زمین و کوه بران کعبه و در حرکت آید مشتق از رحمت یعنی چنیدن و در لرزه  
 افتادن و مراد بر افروخته ثانیه است که در پی آنکه اولی برسد مشتق از روف یعنی از غضب چیزی است آمدن و در پی او  
 رسیدن رواه البخاری فی ترجمه باب روایت کرده است این را بخاری از ابن عباس ترجمه بانی از صحیح خود + ۲ +  
 و عن ابی سعید قال ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب الصور ذکر کرد آنحضرت فرشته را که صاحب صورت  
 و موکل است بران و در دستند و در آن که اسرافیل باشد و قال و گفت آنحضرت عن یسینه جبرئیل از جانب دست  
 راست وی جبرئیل باشد و عن یساره میکائیل و از جانب دست چپ وی میکائیل بود یعنی در وقت در  
 رسیدن + ۳ + و عن ابی رزین بفتح را و کسزای العقیل بضم عین و فتح قاف نام اول قبط بن عامر است بفتح لام صحابی  
 مشهور است معدود و اهل طائف قال قلت گفت ابو زین گفتم یا رسول الله کیف یبید الله الخلق چگونه باز میگردد اند  
 خدای تعالی خلق را از زنده می سازد بعد از بسیدن و خاک شدن و ما آیه ذلک فی خلقه و چه چیز است نشان آن  
 در خلق او که بدان امکان آن توان دانست و بران دلیل ساخت قال گفت آنحضرت اما مرت بود و سے  
 قویک جدا آیا بگذشته تو در وقت و صحرای قوم خود در زمان فطرسال و خشکی باران که هیچ سبزه در آن نباشد تم  
 مرت به بیشتر خضرا پترے گزری بان وادی در حالی که سے جنبد وی باله سبزه جرب بفتح جیم و سکون دال کسر  
 آن خشک سالی صد خصب کبر فقلت نعم گفتم آری گذشته ام بوادی در هر دو حالت قال فتک آیه الله سے  
 خلقه گفت آنحضرت پس آن نشان خدای تعالی است در خلق و سے و زنده گردانیدن مردمان بعد از مردن و باوردن  
 ایشان از گور و دلیل است بران چنانکه فرمود کذکب یحیی الله الموتی همچنین که می رود در زمین سبزه مانده می گردد و اند  
 خدای تعالی مردمان را و اجمار و امیت کرد این دو حدیث را ازین + ۱۴ + باب الحشر + فی اصرار حشر و آیه  
 و راندن و گرد کردن و مندوم الحشر روز قیامت و این عبارت است از گرد آوردن مردمان بعد از زنده گردانیدن  
 و بر آوردن ایشان از قبور و در جایی که آنرا حشر گویند بکبرشین و بفتح نیز خوانند و حشر و حشر است یکی بعد از قیامت  
 باین معنی که گفته شد و بکبرشین از قیامت از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که آتش از جانب  
 مشرق پیدا آید که مردم را بحشر یعنی زمین شام براند چنانکه سابقا گذشت و مراد اینجا معنی اول است و بعضی  
 اعادینف بیاید که محتمل هر دو معنی است و علماء هر دو احتمال قائل شده اند و اختلاف کرده اند و ظاهر همان است

۱۲۰۰ الفصل الاول + عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كخبر الناس يوم القيمة على  
ارض بيضا عفرا اكر و آوروه مي شوند مردم روز قیامت بر زمین سفید که سخت نیست سفیدی وی و افسر سفید که خالص  
سخت نباشد سفیدی مائل باشد بر سر کفر صفت النقی مانندان آرد بختی شده و تشبیه در لون و استدارت است  
لعل فیها علم لا حدیث و در ان زمین علامت و نشانی یعنی بنا و عمارتی مزین یکے را یعنی زمین جواری عالی از بلندے  
و پستی یا نیست و در ان زمین نشان ملک و تصرف بر هیچ یکے را اگر پروردگار تعالی و تقدس را متفق علیه + +  
و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تكون الارض يوم القيمة خضرة واحدة می باشد زمین  
روز قیامت یکسانی که بچھا و نا الجبار پیدہ می گردانند آن نان را جبار تعالی و تقدس بدست خود چنانکه عادت است  
که نان را دستی بدستی می گردانند تا گرد و گرد و تنگ و برابر شود پس از ان بر خاکتر گرم بنید از نر تا بختہ گرد و کس  
تکلفا احد کم خبتر نی لیسر چنانکه می گردانند یکی از ثمانان خود را و سفر یعنی می پرد از ابطریق استجمال و سفر بنیم سین و فتح  
نیز خوانده جمع سفره که بر ان طعام خوردند لا لابل الجنة در عالی که این نان نزل است مرہشتیان را و نزل بضم نون و زکے  
و سکون آن طعام حاضرے که اول نر و همان بیارند بر آنکه ظا ہر مدیت آنست کہ زمین نان شود و بتدل بدان گرد و  
و طعام ہشتیان شود کہ بالفعل نر و آمدن بہشت بخورند پس بعضے ہم بر ظا ہر حمل کرده و گفته کہ مستبعد نمی و از ہم هیچ چیز  
از قدرت خداوند تعالی و وی تعالی قادر است کہ زمین را نان سازد و بخورون ہشتیان و ہر دو دیگر ان گویند کہ  
در قدرت حق استبادی نداریم ولیکن دلیل سمعے کہ نفس باشد در ان نداریم و عال آنکہ وارد شدہ است کہ این زمین ا  
بآبر و بحر وی باتشس پر کنند و با و زخچ پیوندند پس مقصود تشبیه زمین است در بیاض و استدارت بنانی کہ پیدا می کنند  
و طیار می گردانند پروردگار تعالی ہشتیان را نر و آمدن آن بطریق نزل و در زمین این بیان عظمت بہشت است  
و آنچه مبادی شمشہ شدہ است مرہشتیان را از جلائل نعم یعنی تا نہای بہشت با این عظمت باشند کہ تمام روسے  
زمین مقدار یکسان از انہا باشد پس حرف تشبیه محذوف باشد قافی ربل من الیہودیس بعد از فرمودن  
آنحضرت این حدیث را آمد مروی از قوم یہود فقال پس گفت آن مرد بارک الرحمن علیک ہکت فرستند  
تعالے مہربان بر تو یا ابا القاسم الا انبرک نزل اہل الجنة یوم القيمة آیا خبرند ہم ترا بطعام ہشتیان کہ اول پیش  
ایشان بیارند روز قیامت قال بلے گفت آنحضرت بلی خبر وہ مرابان قال تكون الارض خضرة واحدة گفت یہود  
می باشد زمین یکسان کما قال الہنی چنانکہ گفته بود غیر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فنظر الہنی صلے اللہ علیہ وآلہ  
وسلم الینا پس نظر کرد آنحضرت بسوسے ماتم فحک پتر خندہ کرد آنحضرت بہ جهت موافقت خبر وسے  
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر یہودی را کہ از توریث می داد و حصول مزید ابقان و قوت ایمان صحابہ بخبر وی صلے اللہ  
علیہ وآلہ وسلم و خندہ بہ بالذکر و حقے بدست نوا جہہ تا آنکہ ظا ہر شد و ندان ماسے پسین کہ در اقصای دہن اند

و آنهارا در اندامهای جسم و عقل گویند از جهت روییدن آنها بعد از بلوغ و کمال عقل و نوا بعد از رشک و مطلق اجزای  
 که بعد از رشک اند نیز اطلاق کنند و ظاهر است که مراد اینجا این معنی باشد چه ظاهر شدن وند انهای عقل در خنده و در  
 بعد است ثم قال پسر گفت آن یهودی الا خبرک با و اتمم آیا خبر ندم تر ایشان خویش اهل بهشت بالام و النون نان  
 خویش ایشان بالام است بیاید موعده و تخفیف لام و ماهی و چون بالام لفظ سریانی بود صحابه معنی آنرا نه فهمیدند قالوا  
 و ما ند اگفتند صحابه و حقیقت این معنی بالام قال گفت یهودی باین عبادت نان خویش بهشتیان ثور بمعنی گاوست  
 و نون و ماهی است با وی یا کل من زائده کبد هما چون الفامی خوردند از گوشت پاره که زیاده بر عکست هفتاد هزار  
 کس در آن طائفه اند که بی حساب در بهشت در آیند و روی ایشان مانند ماه شب چهارم باشد و تواند که مراد  
 کثرت و مبالغه در آن باشد نه عدد مخصوص و گفته اند که زائده کبد قطعه جد است پیوسته به عکس و آن خوشتر و گوارا تر از آن است  
 اوست و تواند که بیان معنی بالام از آن حضرت باشد چون صحابه معنی آن را نه فهمیدند و پرسیدند آن حضرت پیش  
 از آن که یهودی بیان کند بوحی الهی آنرا بیان کرد و این وجه نزد کاتب حروف الذوات است از وجه اول فافهم  
 متفق علیه ۳۱ + و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخیر الناس علی ثلاث طرائق حشر کرده  
 می شوند آدمیان بر سه طریق و سه فرقه را خبیرین یک فرقه غیبت کنندگان در بهشت و فضل و رحمت الهی تعالی لا اوف  
 علیهم و لا هم یحزون صفت ایشان است را همین فرقه دیگر هستندگان از آتش دوزخ و غضب و عذاب و در گذار  
 از عطا و اثنان علی بعیر و ثلثه علی بعیر حال آنکه در کس بر یک شتر اند و کس بر یک شتر اند و اربعه علی بعیر و عشره علی  
 بعیر و چهار کس بر یک شتر و ده کس بر یک شتر این اعداد تفصیل مراتب این دو قسم است بر سبب کنایت و تمثیل  
 و هر که مرتبه وی عالی تر شرکت در وی کمتر و سرعت و سبق وی بیشتر و اعدای که میان اربعه و عشرت ذکر کرده و بر  
 قیاس گذشت و بودن چند کس بر شتر سے یا بر وجه اجماع بود یا بطریق تعاقب و تناوب که هر که ام نبوت سوار  
 می شده باشند و او را شتر ذکر کرد زیرا که آن مرتبه مقربان است از انبیا و رسل و مقصود ذکر احوال ام است و تحشر  
 بقیتیم النار و جمع می کنند و گرد می آرد باقی مردمان را آتش این فرقه سوم است که آتش لازم و معاصی گاه و بگاه  
 اینست چنانکه فرمود تقیل معمم حیث قالوا قیلوله می کند آتش با ایشان هر جا که قیلوله می کنند و تبیت معمم حیث بانوا  
 و شب می کند آتش با ایشان هر جا که شب می کنند و یقیع معمم حیث اصبحوا و صبح می کند آتش با ایشان هر جا که صبح میکنند  
 و تسی معمم حیث امسوا و شام می کند آتش با ایشان هر جا که شام می کنند یعنی آتش روز و شب و صبح و شام با ایشان  
 است و ایشان را می راند و گرد می آرد به محشر بدانکه در فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که حشر کرده می شوند  
 آدمیان سه صنف صنفی پیاده و صنفی سوار و صنفی رنده بر روی و این حدیث نیز متضمن ذکر آن اصناف می تواند بود  
 ذکر سواران و بر روی رندگان مصرح و بر پای رندگان مضمرا من معنی را در شرح تفصیل تر ازین تکرار کرده است

انجا باید دید و شارحان را اختلاف است در آنکه این حشر روز قیامت است بعد از برنگیختن مردمان از کور یا پیش از آنست  
از علامات قیامت بجانب محشر که زمین شام است و اول ظاہر تر و صواب تر است و اللہ اعلم متفق علیہ + ۳ +  
و عن ابن عباس عن اہلبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انکم محشورون صفاة عراة غرلا روایت می کنند ابن عباس از  
نخستین گفت بدستی که شما حشر کرده و برانگینتہ می شوید برہنہ پارہنہ تن نافتنہ کرده و غزل بضم غین مجہد و سکون رجم  
اغزل یعنی اقلف یعنی نافتنہ کرده شدہ ثم قرأ ایتہر خواند آنحضرت این آیت را کما بدانا اول خلق نشیدہ چنانکہ  
پیدا کردہ ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدا می آریم از قبور و بعد علینا و عدہ لازم است این پیدا کردن بر ما  
اناکنا فاعلین بدستی کہ ہستم ما کنندگان آزاد گفت آنحضرت کہ اول من کسی یوم القیمتہ ابراہیم نخستین کہ پستانید  
می شوو اور اجامہ روز قیامت ابراہیم خلیل است زیرا کہ وی علیہ السلام نخستین کسی است کہ برہنہ کردہ شدہ در راہ  
خدا در وقتی کہ انداختہ شد در آتش تمیز او باین فضیلت ازین وجہ دلالت نکند بر فضیلت وی از سید انبیاء صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم و در حقیقت این اعزاز و اکرام وی ببلقاء الموت اوست مرا آنحضرت را با آنکہ در بعضی روایات  
آندہ است کہ آنحضرت ہم با جاہما کہ در ان دفن کردہ شدہ مبعوث گردود ان ناسا من اصحابی یوقدہم ذرات  
الشمال و گفت آنحضرت کہ جماعہ از اصحاب من گرفتہ می شوند و برودہ می شوند بجانب دست چپ کہ عاصیان گناہکاران  
بہ آنجانب می برند فاقول پس می گویم من بطریق تحسیر و تقبید استخلاص ایشان اصحابی اصحابی صیغہ جمع قلت آورد  
و تصنیف کرد از جهت قلت مدد ایشان بقول پس می گوید پروردگار تعالی تقبید شکایت و بیان سبب تعذیب  
ایشان انہم لن یزالوا امرتین علی عقابہم مذمارتہم بدستی کہ ایشان ہمیشہ بودند برگشتہ از دین و رجوع کنندہ بہشتی  
خود از ان باز کہ بد شدہ تو از ایشان فاقول کما قال العبد الصالح پس می گویم من چنانکہ گفت بندہ صالح کہ عبارت  
از علیہ پیغمبر علیہ السلام در اعتذار و استخلاص قوم خود بحضرت رب العزت این آیت را کہ و کنت علیہم شہیدا ما  
فیوم و بودم من شاہد و واقف بر احوال ایشان تا آن وقت کہ بودم در میان ایشان الی قولہ العزیز الحکیم تا این  
کلمہ کہ آیت است و مضمون تمام آیت این است کہ عیسی گفت علیہ السلام خداوند اتان در میان ایشان  
بودم بر حال ایشان و واقف بودم و نگذاشتم کہ کفر و زند و خرق گویند و چون برداشتی تو مرا از میان ایشان بودے  
تو نگاہبان و واقف بر حال ایشان و تو بر ہر چیز شاہد و حاضری اگر عذاب می کنی ایشان را وی گیری ایشان را  
بر کردار ایشان ایشان منبگان تواند ہر چه می خواهی می کنی و کسی نتواند گفت کہ جرمی کنے و اگر می امر زے  
ایشان را و در می گذری از عذاب ایشان تو عالمی و کسی ہر چه می خواهی می کنے متفق علیہ و گفته اند کہ مراد اینجا  
باصحاب خواص اصحاب نیست زیرا کہ بار اربعین معلوم است کہ بیچ کیے از خواص اصحاب بعد از وی صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم مرتد گشتہ الا قومی از صفاة عرب از اصحاب سبلہ و اشود یا یعنی از مؤلفۃ القلوب کہ نہ بصیرتی در دنیا

و

وقتی صایمان داشتند با هم ادب و بر جوع از زمین سلمانی نیست بلکه خروج از حد استقامت در بعضی حقوق و اصلاح سرریز در بعضی امور و رجوع از مرتبه حسن اخلاق و صدق نیت و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اہل بیت در ادب با ایشان بہ جهت ابتلا بدینا و فتنہ چہ آنحضرت فرمودہ بود کہ من نبی ترسم بر شما کفر ادب است پرستی را ولیکن من ترسم از رافت دنیا و آفات آن کذا قالوا + + + و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول بخیر الناس یوم القیامۃ حفاة مرآة غر لا قلت گفتم یا رسول اللہ الرجال والنساء جمیعاً مردان و زنان ہمہ نظیر بعضہم الی بعض نگاه می کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برہنہ می بینند مردان را و زنان را پس در خستر ایشان برہنہ چہ حکمت باشد فقال پس فرمود آنحضرت یا عائشہ الامر اشد من ان یظفر بعضہم الی بعضہم اسے عائشہ کار در آن روز سخت ترست ازین کہ نگاه کنند بعضی بہ بعضی یعنی کجا مجال و فرصت و شورش است تا آنکہ کہے کہے نگاه تو اند کہ متفق علیہ + + + و عن انس ان رجلاً قال روایت است از انس کہ مروی با آنحضرت گفت یا رسول اللہ کہیت بخیر الکافر علی وجہ یوم القیامۃ چگونہ خشر کردہ می شود و کافر بروی خود روز قیامت و چگونه ممکن باشد بروی یقین قال گفت آنحضرت ایس الذی امشاه علی الرملین فی الدنیا قادر علی ان یشی علی وجہ یوم القیامۃ آیا نیت نشان این کہ آن کسی کہ روان ساخته است اورا برویا در دنیا تو اناست بر روان گردانیدن و سے روز قیامت بروی وی متفق علیہ + + + و عن ابی ہریرہ عن ابنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یلقی ابراہیم اباہ آرز یوم القیامۃ گفت آنحضرت کہ پیش می آید ابراہیم پدر خود را کہ نام او آرز است روز قیامت تحقیق نزد بعضی علماء رحمہم اللہ کہ قائل اند تا آنکہ آباء آنحضرت ہمہ از لوث شرک و کفر پاک و منزہ اندانست کہ آرز عم ابراہیم علیہ السلام کہ بجا آرز او پدر خواندہ اند نام پدر وی تاریخ است و ازین جهت مقید ساخت اباہ را با آرز و فرمود پیش می آید ابراہیم این پدر خود را کہ آرز است و علی وجہ آرز قترہ و غیرہ و مال آنکہ بروی آرز سیاہی و جناب است قترہ و غیرہ بنفستین ہمینی عبا را پدر و لیکن قترہ عبا را یکہ در وی سیاہی بود بعضی گویند قترہ سیاہی و کہورتی کہ از ہم و خرن بروی او و فیقول لہ ابراہیم پس سے گوید ابراہیم مر آرز اللہ اقل لک لا تعصنی آیا نہ گفتیم من ترا بی فرمانی کن مراد اطاعت کن مراد آنچه از جانب حق بگویم و خبر دہم فیقول لہ ابوہ پس می گوید مر ابراہیم ایہ روی کہ آرز است خالیوم لا اعصیک پس امروز بی فرمانی منی کنتم ترا شفاعت کن مرا فیقول ابراہیم یا رب انک وعدتہنی ان لا تخزنی یوم یومون پس می گوید ابراہیم ای پروردگار من بدستیکہ تو وعدہ کردہ مراد اجابت کردہ دعای مرا کہ رسوا نگردانی مرا و نیز کہ بر اینجغہ نشوند مردم و خشر کردہ شوند قای خزی از خزی من ابی الا بعد پس کہ ام ہمو الی سخت تر و افزون تر از رسوائی پذیر من کہ مالک است و دور ترست از رحمت تو فیقول اللہ تعالی پس می گوید خدای تعالی انی حرمت الجنۃ علی الکافرین بد پرستی کہ من حرام گردانیدہ ام بہشت را بر کافران و دعای کہ امروز در حق وی کنی و التماس کہ

و در حضرت وی داری سودمند نیستند ثم یقال لا ابراهیم انظر ما تحت رجليک سپهر گفته می شود مرا ابراهیم را نگاه کن که چه چیز است و وزیر هر دو پای تو در بین منظر پس نگاه می کند ابراهیم زیر پایهای خود فاذا هو بنجر پس نگاه و سه لباس و مقرون است بنجر کبیر ذال مجده و سکون یای تحتانیه و فای مجده در آخر کک گفتار نر که حیوانی است کلان شکم بی اندام و فی القاموس النج بالکسر الذیب و در بعضی نسخ فرج بیابان موصوفه و ما مملوه واقع شده یعنی مذبح و متعلق آلوده بگل و سرکین فیوضه بقوا لئله پس گرفته می شود و کشیده می شود پایهای آن فرج را میبلیق فی النار پس گفته می شود در آتش و در رخ و این از دست که منج گردانیده و خوار ساخته شده در چشم ابراهیم تا بروی که پیدا شده بود ساقط گرد و گفته اند که اگر چه ابراهیم از آرزو دنیا تبری کرده و نیز ارشده بود ولیکن چون روز قیامت و سه زادید هر پیری دامن گیر وی شد برای وی مغفرت در خواست شاید که بدرجه قبول افتد و چون نیفتاد و منج شده و بدنامی شد و تبری ابد نمود و بعضی گفته اند که موت آزر بر کفر یقین ابراهیم شده بود شاید که پنهانی ایمان آورد باشد و در اطلاع دست نداده و تبری از وی بحکم ظاهر بود و روز قیامت یقین شد که به کفر رفته بود پس

تبری شد به تبری ابراهیم و الله اعلم رواه النجاوی + ۸ + و عمته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

یرق الناس یوم القیمه حتی ینیب عرق فی الارض سبعون ذراع عرق می کنند و خوی می ریزند مردم روز قیامت تا آنکه می رود خوی ایشان در زمین هفتاد و گز و طبعیم حتی مبلغ آذانهم و لگام می کند عرق ایشان را یعنی سه رو و تا دانه های ایشان مثل لگام و بازمی دارد شان از کلام تا آنکه می رسد تا گوشهای ایشان متفق علیه + ۹ +

و عن المقداد صحابی قدیم الاسلام حاضر شد در راه با ابی طالب و ابی طالب را از فضیلت کبار و نجیبای اخبار است روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و جزوی از صحابه و در بعضی مواضع زیاده

برین از احوال وی نوشته شده است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

یقول که می گفت تدنی آتش یوم القیمه من الخلق نزدیک گردانیده می شود آفتاب در روز قیامت از خلق حتی کیون منم مقدار میل تا آنکه می باشد آفتاب از ایشان هم چو مقدار یک میل که ثلث در سنگ است و بعضی گفته اند

که مراد میل سوره است و مقصود نهایت حرمت فیکون الناس علی قدر اعمالهم فی العرق پس می باشند آدمیان بر قدر عملهای خود و عرق منم من کیون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی است که می باشد عرق تا هر دو پاشند

پای وی و این جامع اندک اعمال ایشان پیشتر و خوب ترست و برین قیاس و منم من کیون الی کعبیه و بعضی را تا هر دو زانوی وی و منم من کیون الی کعبیه و بعضی را تا هر دو جای سبتن از روی و منم من طبع العرق الحما

و بعضی از ایشان کسی است که لگام می کند ایشان را عرق لگام کردنی یعنی تا دانه می رسد بلکه در دانه می آید و بشار رسول الله و بشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیده الی فیه برست شریف تا دانه مبارک تا

خود رواه مسلم ۹۱۰ و عن ابی سعید الخدری عن ابی بنی سلی الله علیه و آله وسلم قال يقول الله تعالی گفت آنحضرت می گوید  
 خدای تعالی روز قیامت یعنی در محشر و ندای کند آدم را آدمی گوید یا آدم فبقول پس می گوید آدم لبیک و صد لبیک می ایستد  
 برای خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد می کند ترا ای پروردگار ایستادنی بعد ایستادنی و اخیر کلام لبیک  
 و نیکی همه در دو دست است قال می گوید پروردگار با دم آخر لبث النار بیرون از شرک تشنه را اینی آن جماعت را  
 که بدو زخ و دستاوندی اند از میان فرزند آن خود بیرون آرد بعد آن قال می گوید آدم پروردگار و ما لبث النار چوبست  
 مقدار شرک و زخ از میان ایشان قال من کل لبث تسعمائة و تسعة و تسعین می گوید بیرون آرد از هر هزار کس نهصد و  
 نود و نود و این است مقدار روز خیان که از هر یک را به جنت می رستند و باقی را به دوزخ و در حدیث ابی هریره  
 از هر صد نود و نه آمده و شیخ ابن حجر گفته که ممکن است محل حدیث ابی سعید بر جمیع ذریت آدم و حدیث ابی هریره بر  
 ماعد ای با جوج و ما جوج بقرینه آنکه در حدیث ابی سعید ذکر با جوج و ما جوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره  
 یا اول شعلق همه خلائی است و ثانیا مخصوص این است مرجمه است یا لبث نار در حدیث ابی سعید شامل کفار  
 و عصات است و در حدیث ابی هریره عصات مؤمنین و کرمانی گفته که مفهوم عد و معتبر نیست و مقصود تقییل عد و  
 مؤمنین است و تکسیر عد و کفار و الله اعلم نعمته تشیب الصغیر پس نزد این حال و این حکم می گردد و خود سال  
 و توضع کل ذرات حمل حملها و می نمود می انگند هر زن بار و بار خود را یعنی فرضا اگر در آن وقت زنی بار و ارشاد  
 از بیست این حال و صد است مقام بار خود را می انگند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله مسووف گردد و از  
 بیست این مقام حمل خود بنگند پوشیده مانند که در معانی نیز هم چنین تاویل می رود که ایشان نیز مصغیر مسووف می شوند  
 پس نزد وقوع این حال سیری شوند پس از آن در در آمدن بهشت جوان می سازند و صواب آن است که این  
 عبارات کنایت است که از شدت بهم و وزن و محنت با قطع نظر از خصوص معانی مفردات چنانکه در اشغال آن  
 گفته اند و ترمذی الناس سکاری و می بینی تو ای مخاطب در آن حال مردم رهاستان و ما هم سکاری و بینند ایشان  
 رهاستان و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است و این سستی و در بهوشی از آن است  
 قالو گفتند صحابه از خوف و حسرت چون شنیدند که بهشتیان یکی از هزار خواهد بود یا رسول الله و اینها ذلک الوعد  
 و که ام از ما آن یکی باشد که او را به بهشت برند قال گفت از برای تفهیم و تسلیم ایشان بشر و اشد امان شوید  
 و غم نخورید قان منکم رجلا پس بدستی که از شما یکدی و من یا جوج و ما جوج العا و از یا جوج و ما جوج هزار آنها  
 سجدی کشیدند که اگر بهشتیان یکی از هزار باشند جماعت کثیر است ل می گردد و بعد از آن اشارت کرد بکثرت اعم  
 سابقه نیز غیر یا جوج و ما جوج اگر شما نیمه اهل بهشت بشید و بهشتی سیکه از هزار باشد گنجایش دارد چنانکه  
 گفت راوی تم قال پسر گفت آنحضرت و الذی نفسی بیده ارجوان تلو نوار بیج اهل الجنة امیدوارم

کہ ہشیدہ تھا چار ایک ہنشتیان نگہ ناپس تکبیر فرما اور ہم ماؤ گفتم ما اشد اکبر بہ حبت اشبار و استوفام ابن نبت فقال  
پس زیادت بشارت داد و گفت آنحضرت ار جوان تگوانا تلت اہل الجنة امید وارم کہ ہشیدہ تھا ایک اہل ہشت گبر  
پس باز تکبیر فرما اور ہم ما فقال پس گفت آنحضرت ار جوان تگوانا نصف اہل الجنة امید وارم کہ ہشیدہ تھا نیم اہل ہشت  
نگہ ناپس باز تکبیر فرما اور ہم ما قال گفت آنحضرت ما اقم فی الناس نیتید شما و رسیان مردم در قلت الا کاشعرة السود  
فی جلد ثور بعض مگر مانند موی سیاہ در پوست گاو سفید او کثرتہ بیضا فی جلد ثور سودیا ہم چو موی سفید در پوست گاو سیاہ  
تفق علیہ +۱۱+ و عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول وہم از ابو سعید خدری ست کہ گفت شنیدم  
آنحضرت را کہ می گفت کہ کتیف رہنما بن ساقی کشا پرور بہنہ می کند پروردگار ہا ساقی خود را یعنی سے نماید شدت و  
محنت پیش خود برای خلافت و این عبارت کنایت ست از شدت و محنت وہم و خزن فی نظر بخصوص ساقی  
مفردات چنانکہ کسی بجز سے شود در کاسی و شمشیر ساقی می کند و بعضی تاویل کنند و علم آنرا بحق تفویض سے نامند  
چنانکہ حکمتا بہات ست فی جلد کل ہو من دونہ منہ پس سجدہ می کند مرا و اہر مرد مسلمان و بر زن مسلمان و بقی من کان  
یسجد منہ الدنیار یا از حقہ و باقی سے مانند و سجدہ می کند ہر کہ سجدہ می کرد در دنیا برای نمودن مردم و شنوا نیدن ایشان  
نہ با خلاص فی ذہب لیسجد پس می رود و می خواہد وی کہ سجدہ کند فیو و طہرہ طبقا و احد پس بازمی گردد پشت و سے  
یک لحنت کہ فاصلہ نیست میان استخوانہای آن کہ بران دو تا شود و زبرد و پشتن و فرود آوردن متفق علیہ +۱۲+  
و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیا تئ الربیل لعظیم لہمین یوم لقیمتہ ہر آئینہ می آید  
مردی بزرگ فزہ روز قیامت لاین عند اللہ جناب بوضعتہ می سجد و بی ارزو زود خدا با ندوی نشہ را و قال و گفت  
آنحضرت اقرا انجا انہ تا بر اند کہ طالبان دنیا کہ نمودند و کردار خود را نیک نمی شمارند علمای ایشان ضالع و  
بنابوہست این آیت را فلا تقیم لہم یوم لقیمتہ و ناپس بر پانی کفیم ما و بی ہم نام ایشان را روز قیامت وزنی و مقدار  
و اعتبار سے متفق علیہ +۱۳+ الفصل الثانی + عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
ہذہ الایۃ این آیت را بر سر کتف اجبارا و در ان روز کہ بجنب زمین و بیرون آرد مردہ مارا بگوید زمین خبر بامی خود را  
قال فرمود اندرون ما اجبارا آیامی دریا بیدوی و اندید کہ صیت خبر بامی زمین کہ می گوید آنرا قالوا گفتند اللہ و رسولہ  
اعلم قال فان اجبارا ان شہد علی کل عبد و امۃ فرمود پس خبر بامی زمین نیست کہ گواہی سے و ہر بر ہر بندہ و د ۱۵  
یعنی بر مرد و زن با عمل سے نظر با بچیری کہ عمل کردہ است بر پشت وی ان نقول این چنین کہ بگوید عمل علی کذا و کذا  
عمل کردہ من چنین و چنین یوم کذا و کذا و چنین و چنین قال فرمود ہذہ اجبارا پس نیست خبر بامی زمین رواہ  
احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب +۱۴+ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ  
وسلم ما من احد یوت الا انہم فیست یسبح کی کہ بیرون مگر آنکہ شہان می گردد بعد از مردن قالوا ما نہ گفتند صحابہ و پیغمبرند

چیست بسبب ندامت وی یا رسول الله قال ان کان حسنا ندم ان لا یكون ازدا او فرمود اگر هست نیکو کار ایشان  
 می شود که زیادت نکردن یکی را و ان کان سیاندم ان لا یكون نزع و اگر هست بدکار ایشان می خورد که کشید نفس خود را  
 از بدی و باز نباد از ان رواه الترمذی + ۳ + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تحسیر الناس یوم القیامه  
 ثلثه اصناف حشر کرده می شوند مردم روز قیامت سه گروه منقاصه گرویی که پیاده بر پای روان اند و این حال  
 عاثره مومنان باشد و منفاد کبانا گرویی سواران و اینها خواص مسلمانانند و صلوات تقیای ایشانند و منفا علی و جوهیم  
 و گرویی به دیهای خود روان قیل گفته شد و پسیده شد یا رسول الله و کیف می شوند علی و جوهیم چگونه می روند  
 بر رویهای خود و چگونه می توانند رفت قال ان الذی اشاهیم علی اقدارهم فرمود بد رستی کس که روان ساخته است  
 ایشان را بر پایهای ایشان قادر علی ان شیم علی و جوهیم تواناست بر روان گردانیدن ایشان بر رویهاست  
 ایشان اما انهم تقیون بوجهیم کل عدب و شوک آگاه بشید و بدانید که ایشان می برهنند بر رویهای خود بر زمین  
 درشت بلند را غار بار یعنی رویهای ایشان بجای دستهای و پایهای ایشان می گردد چنانکه بدست و پاست  
 از مویات طریق و بلند و پست آن برهنند و احترام نمایند ایشان بر رویهای خود کنند و رویهای ایشان کار پایهای  
 ایشان کنند بی هیچ تفاوت و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد نهند و برود کار قیامت  
 ایشان را خواست و سرنگون گردانند رواه الترمذی + ۴ + و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم من سره ان ینظر الی یوم القیامه کسی که شاد و خوشحال می گرداند او را که نظر کند بسوی روز قیامت و ببیند  
 آنرا که از اسی عین گویا که آن دیدن چشم است و شادی و خوشحالی از جهت حصول ایمان و قوت و یقین خواهد بود  
 فلیقر پس باید که بخواند سوره اذ انشئت کورت اذ السماء انظرت و اذ السماء انشقت چه این سوره تا بر احوال  
 قیامت به تفصیل و تخفیف مشتمل اند و بر خواننده اگر بحضور دل بخواند چنان او را مستحقر می گردانند که گویا به چشم سر  
 می بیند رواه احمد و الترمذی + ۱۰ + الفصل الثالث + ۲ + عن ابی ذر قال ان الصادق المصدوق گفت از بود  
 آنکه هست گفته و راست گفته شده است بوی در است خبر داده است بوی حق تعالی یعنی غیر صلی الله  
 علیه و آله و سلم عدنی ان الناس یخرون علی ثلثه افواج خبر داد مرا که آدمیان حشر کرده می شوند سه فوج فوج  
 را کبیرین طامین کاسین فوجی سوار خورنده پوشنده یعنی متر فو تنم و فوجا یجیم الملائکه علی و جوهیم و فوجی دیگر که می کشند  
 ایشان را از ششگان بر زمین بر رویهای ایشان و حشرهم النار انجا سه نسخه است یکی حشرهم الی النار و برین تقدیر  
 ضمیر حشر راجع بملائکه است یعنی کرد می از اند ایشان را از ششگان و میرانند شان بسوی آتش و در فوج دوم حشرهم النار  
 نصب نار و انجا نیز ضمیر برای ملائکه است یعنی حشر می کنند ایشان را و لازم می گردانند آتش از برای ایشان  
 تا آنکه مفارقت نمی کنند ایشان روز شب و صبح و شام چنانکه سابقا گذشت سوم بر فوج نار و این یعنی طامین است

کتاب التفسیر

موافق احادیث دیگر که در آن اسناد حشر بنا بر واقع شده و فوجا میسون و لیسون فوجی دیگر بر پامی رو ترومی اووند  
 و شتاب می رووند و یقینی الله الاله علی الطهرومی اندازند ای تعالی آفت و هلاک را بر پشت یعنی بر مرکب که پشت  
 آنها سوار می شوند فلا تبقی پس باقی و یا بنده نمی مانند مرکب حتی ان الرجل لیکون له الحدیقه تا آنکه مرده  
 هرگز نماند می باشد مر او را مر فذاریه علیها بذات القتب می دهد آنرا در بدل شتر که ذات القتب عبارت از است  
 و قتب لغتین پالان شتر پس خداوند پالان به معنی شتر باشد لا یقدر علیها با وجود آنکه حدیقه در بدل شتر می رسد  
 قدرت نمی یابد بر آن و بهمین رسد بدان که سابق حدیث ذکر می درین باب دلالت دارد بر آنکه این حالت  
 روز قیامت خواهد بود ولیکن قول اووان الرجل لیکون له الحدیقه صریح است که این حشر قیامت نیست و بهمین  
 قول او طاکمین کاسین ظاهر است در آن و طیبی گفته که این حشر قیامت نیست بلکه حشری است که از انحراف اساعه  
 است چنانکه در آن باب ذکر آن گذشت پس ذکر این حدیث درین باب استظر اومی است رواه النساکے  
 ۱۶۰ + باب الحساب و القصاص و المیران + حساب شمردن و مر او اینها شمردن کردارهای نیکوگان  
 است روز قیامت اگر چه همه پروردگار تعالی را معلوم است و بر وی روشن است ولیکن تا محبت گردد در ایشان  
 و روشن گردد بر خلائق قرآن مجید بدان ناطق است و احادیث صحیحہ بدان وارد پس اعتقاد بدان واجب باشد  
 و قصاص عمل کردن با شخص مانند آنچه کرده چنانچه کشتن عوض کشتن و جراحت عوض جراحت و زدن عوض زدن  
 قزوی قیامت و هر که با کسی چیزی کرده و او را آزرده اگر چه مورد کس باشد قصاص آن از وی است مانند اگر چه  
 مکلف نباشد چنانکه حیوانات و اطفال و جمیع حیوانات را برای این مصلحت بر انگیزند چنانکه گو سفند تلخ دار  
 که مانتاخ دار آزرده و آزرده باشد قصاص از وی بگیرند و میران عبارت است از آنچه نهسته شود بان مقادیر  
 اعمال و جمهور بر آتند که او را دو کفه است و سان چنانکه ترازوی دنیار باشد دوری میان دو کفه مثل دوری مشرق  
 از مغرب بر کشیده می شود بان مواجبت اعمال و بعضی گویند که حسنات را بصورت های خوب تمثیل گردانند و سیئات را  
 بصورت های بد بر آزند و کشند و حدیث بطایفه که بیاید مغمومی قول اول است و بعضی وزن را تاویل کنند بمقابل سفتن  
 اعمال یا جزای آن و طوایر مغموم بر قول اول است + + الفصل الاول + عن عائشة رضی الله عنهما ان الیته  
 صلی الله علیه و آله وسلم قال لیس احد یاسب یوم القیمه الا هلك فیسب یوم القیمه الا هلك فیسب یوم القیمه الا هلك فیسب یوم القیمه الا هلك  
 آنکه هلاک شده و عذاب کرده شده قلت عائشه می گوید که چون این سخن را بطریق کلیه از آن حضرت شنیدم من شکل  
 شد بر من از برای دفع اشکال گفتم اوسیس بقول الله تعالی آیا نیست که می گوید الله تعالی فسوت یاسب با  
 سیر کسی که داده شد کتاب او بدست رست و می سیر سر انجام است که حساب کرده شود آن کس حسابی  
 آسان پس چون حساب آسان باشد چرا هلاک شود فقال پس گفت آن حضرت در دفع اشکال من این است

تو کتب العرض نیست این حساب آسان که فرموده است مگر عرض محض و بیان کردن مجرب چنانکه گویند این گروهی و آن  
گروهی سبب آنکه بروی بپنجد وقت کنند و در فصل ثالث بیاید که حساب سیر است که کتاب اورا بروی نباید  
تا بگذرد پس در گذرند و لکن من نقش نهی الحساب بیجاک ولیکن مراد اینست که کسی که مناقشه کرده شود در حساب  
و دشواری گرفته شود بروی کار و وقت دست تقصیر کرده شود و چیزی فرو گذارشته نشود از قلیل و کثیر هلاک کرده می شود آن  
و حساب به حقیقت همینست و اول عرض و اظهار است و بس متفق علیه + ۲ + و عمن عدی بن عاقم قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما شکم من احد الا سیکمه ربہ عدی بن عاقم طائی مشهور که از صحابه است بعد از  
پرو روی و خواهر روی با قوم خود آمدند و مسلمان شدند گفت رسول خدا نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه کلام  
می کند و سخن می گوید اورا پروردگار او باین صفت که کیس بینی و بینی ترجمان نیست میان او و میان پروردگار  
شخصه واسطه که بیان می کند و می فهماند کلام را و لاجاب بحجه و نیست میان او و پروردگار او پرده بلکه بی پرده  
می گوید و ترجمان بفتح تا و ضم جیم و بضم هر دو و بفتح هر دو نیز آمده کسی که زبانی را در بانی دیگر تعبیر کند چنانکه زبان عربی را  
بفارسی یا فارسی را بعبری بفتح فینظر این مندر پس نگاه می کند آن کس بجانب دست راست خود فلا پس  
الا ما قدم من مکه پس نبی بنید مگر چیزی را که پیش رستاده است از کردار خود و بنظر اشام متفلا یری الاما قدم  
و نگاه می کند جانب دست چپ خود پس نبی بنید مگر آنچه پیش رستاده است و بنظر بن یدیه فلا یری الاما النار  
ملقار وجهه و نگاه می کند پیش خود پس نبی بنید مگر آتش را پیش روی خود فالتقوا النار و لوثق غرة پس بر بنیر پیشتر  
دور رخ را اگر چه نیمه خراب باشد این عبارت احتمال دارد یکی آنکه بر بنیر پیشتر آتش و وزخ را و طلم کنیند هیچ یکی را اگر چه  
نیمه خراب باشد یا آنکه تصدق کنیند اگر چه این قدر باشد و در پناه آن باشند از آتش و وزخ متفق علیه + ۳ + و عمن  
ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یرئی المؤمن خدای تعالی نزدیک میگردد و نزد  
مومن را از جناب رحمت خود فیضع علیه کتفه پس می نهد بر مومن جز و حفظ و پرده خود را گفت بفتحین پناه و پرده  
و نگاه بانی و سایه و جانب و بازوی طل و ستره و می پوشد مومن را تا در اهل محشر بر پیش گنا مان و پید گشتن آنها  
شمرنده و رسوا نگردد و بنقول پس می گوید مومن با نرفت و نب کذا یعرف و نب کذا آیامی شناسی گناه چنین را  
آیامی شناسی گناه چنین را بنقول نعم ای رب پس می گوید مومن آری ای پروردگار من می شناسم گنا مان چنین را  
حتی قره بنو نوبه تا آنکه در اقرار می آرد پروردگار تعالی مومن را بگنا مان او در ای فی نفسه انه قد هکس ببیند و می ویاید  
مومن در ذات خود که تحقیق هلاک شد بر ریافت جزای این گنا مان قال می گوید پروردگار تعالی مومن سترتها  
علیک فی الدنیا پوشیدم من این گنا مان را بر تو در دنیا و انا اغفرنا لک الیوم و من منی امرزمها منار امرت امروز  
می عیبی کتاب حسنه پس داده می شود مومن را کتاب سنات وی و اما الکفار و المنافقون فینادی لهم علی یوم الظلم

اما کافران و منافقان پس خدا کرده می شود و او از داده می شود بر برای خلافت و در حضور ایشان هو لاء الذین کذبوا  
 علی ربهم اینها آنکسانی اند که دروغ گفتند بر پروردگار خود و الا لعنة الله علی الظالمین و انا و آگاه باشید که لعنت خداست  
 بر منافقان متفق علیه +۴+ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا کان یوم القيمة و تمیک  
 باشد روز قیامت دفع الله الی کل مسلم یهودیا او نصرانی یا مسیحی یا یهودی یا نصرانی یا نصرانی را  
 یا نصرانی را فیقول هذا کما کف من النار پس می گوید خدای تعالی این یهودی یا این نصرانی را بسبب غلامی است  
 از آتش دوزخ نک که در بیرون آوردن و فلک ک یفتح فاد کسر آن چیز است که بدان کرد را بیرون آرد گو یا مسلمان  
 در آتش دوزخ در بند گرد بود و این یهودی یا نصرانی را در بدل وی آتش فرستادند و آن مسلمان را بیرون  
 آوردند و تاویل می آن است که هر مکلف را از کافر مومن جایی است در بهشت و در دوزخ و هر کجا بیان رفت  
 مسکن او که در دوزخ بود تبدیل کرده می شود به مکان او که در بهشت شد و هر که با بیان رفت عال او بر عکس این  
 آید پس گو یا این کافران غفلت و بدل مومنانند در جای ایشان که در دوزخ بود پس گو یا این کافر فلک مومن  
 شد از آتش و مراد آن نیست که کافر اگنانان مومن عذاب کنند و لا تزروا زرة و زرا اثری اختصاص یهود و  
 نصاری از جهت اشتها ایشان است بعد اوست و مضاد مومنین رواه سلم +۵+ و عن ابی سعید الخدری  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجا نبوح یوم القيمة آورده می شود نوح را روز قیامت فیقال له بلغت  
 پس گفته می شود مراد آریا رسانیدی او امر و احکام الهی را بامت فیقول نعم یا رب پس می گوید نوح آری رسانیدم  
 ای پروردگار من فسأل الله هل عظم کبیر پسیده می شود است نوح آریا رسانید شمار انقیولون ما جا و نامن نذر  
 پس منکر می شوند است وی می گویند نیاید ما را هیچ رساننده و رساننده فیقول من شهووک پس گفته می شود نوح  
 گشته گویان تو بر دعوانی تبلیغ فیقول محمد و امتی پس می گوید نوح گویان من محمد و امت وی است فقال رسول الله  
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معنی صحابه خود را بجا و کلم پس آورده می شود شمار شهردون اند قد بلغ  
 پس گویای می و بهی شمار که نوح تحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت تم قر آرسول الله پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم برای تحقیق و تصدیق این حال این است که می را که حق تعالی خطاب باین است کرده  
 می فرماید و کند تک جملنا کم امت و سطا و هم چنین گردانیدم شمار است نیک و عادل و فاضل لتکونوا شهدا علی الناس  
 تا آنکه بشنید شمار گویای و بندگان بر مردم و کون الرسول علیکم شهید او باشد پیغمبر شمار گواه گویای و ادان ایشان بر مردم  
 چنانکه گویای و ادان بر قوم نوح که رسانید نوح بر شمار آنچه فرستاده شد بر وی از دین و بودن پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 گواه بر ایشان چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون ائم انبیا الهواة الله و سلامه علیهم منکر شوند که با هیچ کس چیزی  
 رسانید پس انبیا است محمد را گواه بگیرند و ایشان گویای دهند و رسانیده شود از ایشان که شمار چه رسانید و از کجا

گوایی و ادب ایشان گویند که کتاب اسرار مناطق فیتم بدان پس گوایی و ادبم گوایی و می پس از ان ام انبیا سخن در حدیث  
و عدالت این است گفتند پس آن حضرت سلی الله علیه و آله وسلم تعزیر و ترکیه ایشان کند و گوایی و بد که ایشان عادل و صادق اند  
اینست معنی بودن رسول شہید بر ایشان و به همین اعتبار آنحضرت را بگواه بر امم گفته شد که چون ترکیه است خود گرد و تحقیق  
شهادت ایشان نمود بر امم گویا خود تیر گوایی و ادب بر آن و باین اعتبار گفته محمد و امته فافهم رواه البخاری ۴۴ و عن  
انس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله یومینا نزلت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ففعلک پس خنده کرد آنحضرت  
فقال پس فرمود بل تدر و ن کا احمک آیامی و بیایدومی و اینست شما که از چه چیز خنده می کنتم قال گفت انس قلنا گفتیم ما  
الله و رسولہ اعلمند اور رسول وی و انما ترست قال من مخاطبته لم یدر به گفت خنده می کنتم از جهت سخن در رس  
گفتن بنده پروردگار خود را بقول که می گویند بنده بارب الم تعبرنی من انکم ای پروردگار من آیا زنا نمیدی و نگاه نموده  
مرا از ظلم و فرمودی که ظلم نمی کنم بر بندگان خود و مقدار زره قال گفت آن حضرت یقول بل ای گوی پروردگار تعالی آری بنده  
رسانیده ام ترا از ظلم و ظلم نمی کنم بر بندگان قال گفت آنحضرت فیقول پس می گوید بنده قافی لا اذیر علی نفسی الا شایدا  
نے پس اگر این چنین است حال من اجازت نمی کنم در دانی دارم بنفس خود مگر گواه از جانب خود یعنی دیگر گریا  
بر خود روا دارم اگر هم ذات من بر من گواه پیدا شود قبول دارم خیال کرد که از ذات من بر من که گوایی خواهد داد  
وجه امکان آن دارد چه هیچ کس بر من خود گوایی ندیدند انست که وی تعالی قادر است که هم از ذات وی بر وی  
گواه پیدا کند که اورا مجال انکار و کنجایش و من ندون پیدا نباشد و باعث خنده آنحضرت این او بود از بنده و یکسر  
کردن حق تعالی بر دمان بنده و نطق کردن ارکان و اعضا با آنچه عمل کرده و شناسنامه دادن بنده ایشان را و دعای بد کردن  
بر ایشان چنانکه بیاید قال فرمود آنحضرت فیقول پس می گوید پروردگار تعالی کنفی بنفک الیوم علیک شہید ایں  
است نفس تو امر وزیر تو گواه و با لگرم الکاتبین شہود اربس اند و ششگان بزرگ که نویسندگان اعمال بندگان اند  
گواهان و گواه گرفتن این ششگان زیادہ بر مقصود است از برای تقریر و تاکید بعد از آنکه از نفس بنده گواه قرار داده شد  
که خود بر ان رافعی شده و و ذوات ایشان را نیز گواه ساخت و اگر تنها ایشان را گواه می ساخت غلات قرار داد و می بود  
قال گفت آنحضرت فیتم علی فیہ پس هر کرده می شود بر دمان بنده فیقال لا رکانہ نطقی پس گفته می شود و مرجع است ارکان  
بنده را که نطق کن و گویا شو قال گفت آنحضرت فتنطق باعمالہ پس نطق می کند و گویا می شود ارکان وی بکردار  
او و تم کمالی فرود بین الکلام پس تعالی گردانیده می شود و گنہ اشسته می شود و میان بنده و میان سخن کردن وی قال گفت  
آنحضرت فیقول بعد الکن و حقا پس سے گوید بنده مرا اعضای خود را ووری با و شمار از خیز و بلاک با و شمار افسوسکن  
گفت انما صل پس از شما بودم من که حضور مت می کردم با مردم و رفی می کردم فرزند از شما یعنی محافظت شما می کردم  
و در دو موت شما می نمودم و شمار او دست خود می دهنتم از شما سخن به خواه من بر آمدید و اکسلم ۴۴ و سخن ثانی ہر ترقی